

مرحوم آخوند می نویسد:

«ثم إن هذا فيما لو علم استناد الانسباق إلى نفس اللفظ و أما فيما احتمل استناده إلى قرينة فلا يجدي أصالة

عدم القرينة في إحراز كون الاستناد إليه لا إليها كما قيل لعدم الدليل على اعتبارها إلا في إحراز المراد لا الاستناد.»<sup>۱</sup>

توضیح:

- (۱) وقتی می توان گفت تبادر علامت حقیقت است که معلوم باشد انسباق (تبادر) از نفس لفظ است.
- (۲) اما اگر احتمال بدهیم که این ظهور ناشی از قرینه است، نمی توانیم اصالة عدم قرینه را ضمیمه کنیم. (بگوییم شک دارم که آیا انسباق از قرینه است، اصل عدم قرینه است، پس از قرینه نیست).
- (۳) چرا که اصل عدم قرینه حجت است در کشف مراد و نه در کشف حقیقت مراد.

ما می گوئیم :

- (۱) علت اینکه تبادر، حقیقت بودن معنی را ثابت می کند آن بود که می گوئیم «خطور معنی به ذهن پس از شنیدن لفظ» معلول است، و علت آن یا علقه ذاتی است (که نیست) یا قرینه است (که فرض آن است که نیست) و یا علقه حاصل از وضع یا کثرت استعمال است. و لذا جایی که علم به عدم قرینه داریم حکم قطعی می کنیم به وجود علقه مذکوره. اما اگر شک کردیم، معلوم است که برهان فوق ناکار آمد است. پس باید همه تلاش خود را بکنیم تا ثابت کنیم که انسباق ناشی از قرینه نیست.
- (۲) اثبات اینکه «انسباق ناشی از قرینه نیست»، ممکن است به وسیله «اصل عدم قرینه» حاصل شود (که البته مرحوم آخوند نپذیرفت) و ممکن است از طریق دیگر باشد.

